

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۴ اردیبهشت ۱۳۹۸

مصادف با: ۱۸ شعبان ۱۴۴۰

جلسه: ۴۵

موضوع کلی: قاعده تقیه

موضوع جزئی: آثار تقیه (حکم وضعی) - مقام دوم -

جهت اول: اجزاء بررسی طائفه اول از روایات - حدیث رفع

﴿اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَالْعَن عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اٰمِيْنَ﴾

**خلاصه جلسه گذشته**

عرض کردیم برای حکم به اجزاء در جایی که عمل بر وجه تقیه انجام شود و فاقد جزء یا شرط و یا واجد مانعی باشد، به ادله‌ای تمسک شده و طوائفی از روایات مورد استناد قرار گرفته است. در این باره بر خلاف نظر مرحوم محقق ثانی و مرحوم شیخ که از این زاویه وارد شده اند که آیا اذن خاص نیاز هست یا اذن عام کفایت می‌کند، بهتر این است که خود روایات و ادله تقیه بررسی شوند. لذا امام به طور کلی ادله‌ای که قابلیت بررسی و استناد دارند را به سه طایفه تقسیم کرده و از این منظر مسئله اجزاء را مورد ارزیابی قرار داده‌اند.

طایفه اول روایاتی است که درباره تقیه اضطراراً می‌باشد روایت را دیروز خواندیم و عرض کردیم احتمالاتی در این روایت وجود دارد.

**تقریب استدلال به حدیث رفع**

استدلال به این روایت مبتنی بر این است که ما جمیع الآثار را در تقدیر بگیریم. اگر گفتیم رفع جمیع آثار این امور ۹ گانه، یکی از آن موارد جایی است که مکلف اضطراراً به اتیان مانع و یا ترک شرط و جزء پیدا کند. لذا طبق این روایت آثار آن مرفوع است. وقتی می‌گوییم همه آثار اضطرار مرفوع است قهراً در صورت اضطرار به ترک شرط و جزء و اتیان مانع، دیگر مسئله اعاده و قضا منتفی می‌شود. یعنی کأنّ این عمل لا إشکال فیهِ و می‌توانیم حکم به اجزاء کنیم و به استناد این حدیث عدم اعاده و قضا را ثابت کنیم. چون مفاد این حدیث ارتفاع و نفی جزئیت و شرطیت و یا مانعیت است و ارتفاع جزئیت و شرطیت و مانعیت، به این باز می‌گردد که در این عمل جزء یا شرط معتبر نیست یا وجود مانع ضرری نمی‌رساند. پس کأنّ همین عمل در حالی که فاقد جزء و شرط یا واجد مانع است مأمورٌ به می‌باشد.

پس استدلال به این حدیث مبتنی بر دو امر است، یکی اینکه جزئیت و شرطیت منتفی و مرتفع است و دیگر اینکه عملی که فاقد جزء و شرط است مأمورٌ به است. پس تقریب استدلال به این روایت به این بیان است که هم نفی جزئیت و شرطیت می‌کند و هم فعل فاقد جزء و شرط را مأمورٌ به قرار می‌دهد. اگر این فعل مأمورٌ به بود، قهراً بعد از ارتفاع شرایط تقیه نیازمند اعاده و قضا نیست. این تقریب استدلال به روایت بود.

## اقوال درباره استدلال به حدیث رفع

لکن این استدلال و این بیان مورد مناقشه قرار گرفته است. به عبارت دیگر در مورد دلالت این حدیث بر اجزاء کأن سه قول وجود دارد:

۱. از این روایت اجزاء استفاده می‌شود چه در جایی که جزء و شرط ترک شود و چه به مانع اتیان شود.  
۲. قول دوم تفصیل در مسئله است بین اضطرار به ایجاد مانع و اضطرار به ترک جزء و شرط. امام (ره) این نظر را اختیار کرده اند که اگر اضطرار به ایجاد مانع پیدا شد، این روایت مانعیت را مرتفع می‌کند لکن به لسان رفع مانع و لذا حکم به صحت مأتی<sup>۱</sup> به می‌شود. ولی اگر اضطرار به ترک جزء و شرط به وجود آمده، اینجا دیگر نمی‌توان جزئیت و شرطیت را با این حدیث رفع کرد. لذا دیگر نمی‌توانیم بگوییم پس مأور<sup>۲</sup> به عبارت است از فعل فاقد جزء و شرط و لذا حکم به عدم صحت مأتی<sup>۳</sup> به شده و قهراً دیگر نمی‌توانیم قائل به اجزاء شویم.

مبنای این تفصیل امام هم در واقع این است که باید دید که آیا ترک جزء و شرط در این مقام اثر دارد یا ندارد. به نظر ایشان ترک جزء و شرط، شرعاً اثر ندارد، به عبارت دیگر اگر گفته می‌شود با ترک جزء یا شرط عمل باید اعاده شود، این حکمی عقلی است نه شرعی. اگر حکم عقلی بود، بقاء امر شارع که بر اساس آن ما می‌بایست در وقت اعاده کنیم و یا در خارج وقت قضا کنیم، این دیگر لازمه عقلی عدم اطاعت است یعنی اگر ما از امر شارع اطاعت نکردیم، لازمه اش این است که اعاده و قضا کنیم، و اگر اطاعت کردیم، دیگر اعاده و قضا لازم ندارد. پس در واقع اگر جزء و یا شرط اضطراراً ترک شود، از آنجا که اثر شرعی برای ترک جزء و شرط متصور نیست، دیگر نمی‌توان با حدیث رفع آن را مرتفع کرد؛ چون حدیث رفع در واقع آن چیزهایی را رفع می‌کند که وضع آن به ید شارع باشد و اینجا ترک جزء و شرط اثر شرعی بر آن مترتب نیست. نهایت چیزی که به دنبال ترک جزء و شرط می‌آید حکم عقلی به وجوب اعاده و قضا است و لذا ایشان معتقد است که تحقیق اقتضای تفصیل دارد بین اضطرار به ایجاد مانع و اضطرار به ترک جزء و شرط که در اولی حکم به صحت می‌شود و در دومی حکم به عدم صحت.<sup>۱</sup>

۳. قول سومی هم در این مسئله وجود دارد که قول مرحوم آقای خوبی است. ایشان به طور کلی دلالت این حدیث بر اجزاء را نفی کرده است. به نظر وی استدلال به این روایت محل اشکال می‌باشد.

ایشان میفرماید جزئیت، شرطیت و مانعیت در واقع اموری انتزاعی هستند که از امر به عمل مرکب انتزاع می‌شوند و الا خود جزئیت، شرطیت و مانعیت اموری نیستند که اساساً قابل وضع و رفع به دست شارع باشند. ما وقتی می‌بینیم که مثلاً شارع امر کرده به یک مرکب دارای اجزاء و شرایط، از آن انتزاع می‌کنیم جزئیت و شرطیت فلان شیء را. پس خود جزئیت و شرطیت و مانعیت قابل وضع و رفع نیستند. اگر بگوییم وضع و رفع اینها به نوعی به دست شارع است، به این

۱. الرسالاتُ الفقهية والأصولية، رسالة التقيّة ص ۳۴.

معنا است که اگر شارع امر به عمل مرکب کرد، یعنی منشأ انتزاع متعلق امر واقع شده، بر این اساس رفع جزئیت و شرطیت و مانعیت هم به رفع منشأ انتزاع است.

بر این اساس ایشان معتقد است که اگر مکلف اضطرار به ترک یک جزئی مانند سوره پیدا کند، بر طبق این حدیث امر به نماز مع السورة مرتفع شده است. لذا اگر حدیث رفع می‌گوید رُفِعَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ، در واقع می‌خواهد منشأ انتزاع جزئیت را رفع کند. یعنی امر به نماز مع السورة برداشته شده است ولی ارتفاع امر به نماز مع السورة یک مسئله است و امر به نماز فاقد سوره مسئله‌ای دیگر است. ما می‌توانیم اولی را از حدیث رفع استفاده کنیم بر خلاف دومی. یعنی کَانَ دُو مَطْلَب دَارِيمُ که اینها کاملاً از هم جدا هستند، اول ارتفاع امر به صلاة مع السورة و به عمل مع الجزء، و دوم امر به صلاة فاقد جزء. آن چیزی که می‌تواند مبنای حکم به اجزاء قرار گیرد، دومی است که ما امر داشته باشیم به عمل مرکب فاقد جزء. و آن چیزی که حدیث بر آن دلالت می‌کند، ارتفاع امر به مرکب مع الجزء است. این محصل استدلال مرحوم آقای خوبی است.<sup>۱</sup>

پس به طور کلی در باب دلالت این حدیث سه نظر وجود دارد، یکی قول به اینکه از حدیث اجزاء مطلقاً استفاده می‌شود چه در اتیان به مانع، چه در ترک جزء و چه در ترک شرط.

قول دوم تفصیل بین اتیان به مانع و ترک جزء و است که در اولی حکم به صحت مأتی<sup>۲</sup> به می‌شود و در دومی حکم به بطلان.

قول سوم هم این است که به طور کلی حدیث دلالت بر صحت مأتی<sup>۲</sup> به ندارد و اگر می‌خواهیم صحت را استفاده کنیم، باید سراغ دلیلی دیگر برویم.

حال بین این سه نظر حق کدام است و واقعا حدیث رفع دلالت بر صحت مأتی<sup>۲</sup> به می‌کند یا خیر؟

#### سوال:

استاد: اصل فرمایش مرحوم آقای خوبی این بود که بالاخره ما دو موضوع و مسئله متفاوت داریم، یکی ارتفاع امر به صلاة مع الجزء، چون می‌گوید رُفِعَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ؛ شما الان اضطرار پیدا کردید به نماز من دون سوره و این حدیث این را از شما بر می‌دارد، یعنی چون اضطرار به نماز بدون سوره پیدا کردی، به مقتضای حدیث رفع، نماز مع السورة از شما مرتفع شده است. یک مسئله دیگری هم داریم که امر به صلاة من دون سوره است و چون چنین چیزی از روایت استفاده نمی‌شود، ما نمی‌توانیم حکم به صحت کنیم.

چه فرقی می‌کند بین اضطرار به ایجاد مانع و بین اضطرار به ترک جزء و شرط؟ امام در واقع می‌خواهند بگویند که وقتی اضطرار به ایجاد مانع پیدا شد، لسان حدیث رفع در واقع لسان رفع مانع است ولی دارد مانعیت را رفع می‌کند. اما در مورد ترک جزء و شرط، اضطرار به ترک جزء و شرط پیدا شده نه به خود شرط و جزء، لذا متعلق اضطرار بین اینها فرق دارد.

<sup>۱</sup>. تفتیح ج ۵ ص ۲۳۸.

مضطرّاً إليه در جایی که یک مانعی اتیان می‌شود. اتیان به مانع است. لذا وقتی ما اضطرّوا إليه رفع می‌شود، یعنی خود مانع رفع شده و وقتی خود مانع را رفع می‌کند، یعنی در واقع دارد مانعیت را رفع می‌کند. پس لسان، لسانِ رفع مانع است ولی در واقع مانعیت را رفع می‌کند. اما در آن دو اضطرار به شرط و جزء نیست بلکه به ترک جزء و شرط است. وقتی اضطرار به ترک جزء و شرط پیدا شد، رفع به آن چیزی می‌خورد که نسبت به آن اضطرار پیدا شده و چون اضطرار به ترک جزء و شرط است، در نتیجه نمی‌تواند رفع جزئیت و شرطیت کند.

**سوال:**

**استاد:** اضطرار به این پیش آمده که جزء را ترک کنید. مضطرّاً إليه در اینجا ترک جزء و شرط است. ترک جزء و شرط شرعاً اثری دارد یا خیر؟ سخن ایشان این است که ترک جزء و شرط لا اَثَرَ لَهُ شرعاً. بله اثر عقلی دارد. اگر کسی جزء و شرط را ترک کند، به حسب حکم عقل اعاده لازم است. عقل می‌گوید که چون امر به نماز مع الجزء بود و شما جزء را ترک کردید، پس آن امر کما کان باقی است و آن چیزی را هم که این حدیث رفع کرده، اضطرار به ترک جزء و شرط بود. اثر عقلی ترک جزء و شرط وجوب اعاده است در وقت و قضا در خارج وقت و چون امر شارع هنوز باقی است و امتثال صورت نگرفته، این اثر ترک جزء و شرط نیست بلکه اثر عقلی است.

**سوال:**

**استاد:** یعنی جمیع آثار برداشته می‌شود و اصلاً تعبیر امر را بکار نبرده، وقتی حدیث رفع می‌گوید ما اضطرّوا إليه برداشته شده، با اتیان به مانع در واقع مانعیت برداشته شده است ولی با ترک جزء و شرط، جزئیت و شرطیت برداشته نمی‌شود. پس مرحوم آقای خوئی می‌گوید هیچ کدام برداشته نمی‌شود؛ امام (ره) بین این دو تفصیل داده اند؛ مستدل هم معتقد است هر سه برداشته می‌شود.

**بررسی اقوال**

به نظر می‌رسد در بین این سه قول اگر بخواهیم با دید دقّی حدیث رفع را مورد ارزیابی قرار دهیم، آنچه امام در اینجا گفتند، یک دقتی در آن بکار رفته است. آنچه از حدیث رفع بدست می‌آید، رفع جمیع آثار ما اضطرّوا إليه است. قهراً اگر اضطرار به مانع باشد، همه آثار اتیان به مانع برداشته می‌شود و منها مسئله اعاده و قضا است. چون استدلال مبتنی بر تقدیر جمیع الآثار است لذا جمیع الآثار مرفوع است بنابر این وقتی اضطرار به مانع پیدا شد همه آثارش برداشته می‌شود. وقتی می‌گوییم همه آثار، درست است که در اینجا رفع المانع شده ولی کأنّ در مقام رفع مانعیت است و بین این دو هم فرق است. گاهی رفع المانع می‌شود و می‌گوید الان این کار اشکالی ندارد ولی ممکن است رفع مانعیت نشود. اما ایشان می‌گوید؛ و لسان، لسانِ رفع مانع است و رفع مانعیت هم شده اما در مورد جزء و شرط چون اضطرار به ترک جزء و شرط است و ترک جزء و شرط اثر شرعی ندارد بلکه یک لازمه عقلی و یک حکم عقلی است به عنوان اینکه اطاعت محقق نشده، لذا جزئیت و شرطیت منتفی نمی‌شود.

### حق در مسئله

اگر بخواهیم عرفی تر به مسئله نگاه کنیم و این روایت را بررسی کنیم، واقعش این است که درست است که شارع رفع جزئیت و شرطیت را نمی‌تواند بکند، یعنی نمی‌تواند بگوید جزئیت و شرطیت و حتی مانعیت منتفی است. ولی حداقل می‌تواند به رفع منشاء انتزاع، اینها را بردارد. طبق حدیث رفع امر به صلاة مع السورة، امر به عمل مرکب مع الشرط و نهی از عمل مع المانع یا اجتناب از عمل مع المانع از این روایت استفاده می‌شود. ولی اینکه مرحوم آیت الله خوئی فرموده ما برای اجزاء و صحت مأتی<sup>۱</sup> به نیاز به امر دیگری داریم، این به نظر نمی‌آید قابل قبول باشد. چون اینجا در واقع از نظر عرف یک ملازمه‌ای بین این دو وجود دارد. چون برداشته شدن امر به نماز مع السورة از دید عرف ملازم با امر به نماز من دون سورة است. لذا چنین تفکیکی بعید است. این امر عرفی است که اگر امر به صلاة مع السورة برداشته شد، لازمه اش این است که صلاة من دون سوره را می‌توانی بخوانی. وقتی امر به عمل مع الجزء برداشته شد بخاطر اضطراری که پیش آمده و فرض هم این است که این تکلیف داشته و اضطرار هم به حدی نیست که اساس عمل را ترک کند، آیا معنایش این است که آن مقداری را هم که اضطرار نداری برداشته می‌شود یا نیازمند یک امر دیگری است؟ لذا نفی کلی که در اینجا مرحوم آقای خوئی کردند، قابل قبول نیست پس امر دایر می‌شود بین قول به اجزاء مطلقاً و تفصیلی که امام در این مرتبه دارند.

### سوال:

استاد: اینکه امام میفرماید لا اثر لترك الجزء أو الشرط و این حکمش عقلی است، ما عرضمان این است که وقتی امر به یک عمل مرکب می‌شود، بنابراین جزئیت و شرطیت، مانعیت وضع و رفعش با وضع و رفع منشاء انتزاع است. حال اگر منشاء انتزاع برداشته شد، یعنی امر به مرکب مع الجزء و الشرط و عدم المانع را برداشت، عرفاً ملازم است با امر به مرکب من دون الجزء و الشرط و عدم المانع.

«والحمد لله رب العالمين»